

داشت و مابرای تسريع در امور به سمت تمرکز بیشتری رفتیم اما برخی معتقدند که بعد از اصلاح در عمل به سمتی رفتیم که وزن و تأثیر گذاری نهادهای انتصابی نسبت به نهادهای انتخابی پررنگ تر شد و عملاً در برخی جاها کارکرد نهادهای انتخابی در گرو کار و کیفیت نهادهای انتصابی شد. در حقیقت مادر بالاسر هر نهاد انتخابی به نوعی یک نهاد انتصابی به شکل کنترلی و نظارتی داریم که امروز مجلس و دولت منتقد این قضیه هستند. خیلی از کارشناسان هم ضعف عملکردها را به نوعی حاصل موازی کاری های نگاه های کنترلی و نظارتی شدید نهادهای انتصابی نسبت به نهادهای انتخابی می دانند. مثلاً دولت منتقد سرسخت تفسیر شورای نگهبان نسبت به اصل ۱۱۳ قانون اساسی است و مجلس هم همیشه از ناحیه نظارت استصوابی گلایه دارد. در حقیقت احساس می شود که حاکمیت به نوعی از ساختارهای حقوقی و حقیقی به نفع فربه کردن نهادهای انتصابی و نظارتی بهره می برد و در مقابل نهادهای انتخابی ضعیف تر می شوند.

شما وارد مرحله دیگری از بحث شدید که در واقع خروج از نگاه نظری و ورود به میدان عمل است. به تعبیر دیگر شما وارد آسیب شناسی شدید. من خواستم در آن بخش بگویم که ساختار قانون اساسی قابل دفاع است. به نظر من در ساختار قانون اساسی بعضی نقاط اصطکاک و تعارض وجود دارد که باید



اصلاح شود. برخی از مشکلات ناشی از اینهاست. ولی اصلاحاتی که در سال ۶۸ انجام شد منشأ مسائلی که شما گفتید، نیست.

مهم ترین چیزی که شاید منشأ این موضوع تلقی شود و به آن استناد شود مجمع تشخیص مصلحت است. ولی در آن زمان تجربه چند سال اول و بن بست که در روند قانون گذاری ایجاد شد، از یک طرف شورای نگهبان مدام قوانین مجلس را به استناد احکام اولیه قانون اساسی رد می کرد و مجلس در بعضی جاها مصالح کشور را در انجام این امور می دید و خلاصه امام هم تدابیر زیادی انجام دادند. گروهی قرار دادند و به دوسوم نمایندگان مجلس اختیار واگذار کردند و شورای نگهبان نیز توصیه کردند. در واقع امام تمام راه های حل مشکل به شکل عادی را پیش بردند اما نشد. در آن زمان مجمع تشخیصی برای بن بست شکنی به نفع مردم و نهاد مجلس تشکیل شد. امام مجمع تشخیصی درست نکردند که قفل دیگری بنزدیاموضع شورای نگهبان را تقویت کنند. امام آمدند نهادی را از موضع اختیارات ولایت فقیه در جانب مردم قرار دادند و گفتند که شما اگر چیزی مصلحت تشخیص دادید این مجمع به کمک شما بیاید و حکم اولیه و قانون اساسی را بررسی کند و ببیند حکمی (مصوبه) که شما داده اید

به مصلحت کشور است و فعلاً حکم نادیده گرفته شده درست است یا نه. از نظر من مجمع تشخیص مصلحت در راستای اعمال حق حاکمیت مردم بود که به بن بست رسیده بود. به تعبیر شمانتوسط نهاد انتصابی که شورای نگهبان بود. البته شورای نگهبان نیز نیمه انتصابی و نیمه انتخابی است. ۶ عضو حقوقدان انتخابی و ۶ فقیه انتصابی هستند.

■ انتخاب ۶ حقوقدان از سوی مجلس در چه شرایطی انتخاب می شوند؟ رئیس قوه قضائیه آنها را معرفی می کند.

خب مجلس می تواند به آنها رای ندهد. نمایندگان اگر منتقد این موضوع هستند، برای انتخاب حقوقدانان باید قانون بنویسند. به نظر من آیین نامه داخلی مجلس در این حوزه ضعیف عمل کرده است. خود مجلس می تواند قانون بنویسد و برای نحوه معرفی حقوقدانان به مجلس قانون بگذارد.

اگر جایی احساس می کند گزینه های معرفی شده شرایط لازم را ندارند باید رای ندهند تا فرد مناسب معرفی شود.

چه تفاوتی میان انتخاب وزیران کابینه با حقوقدانان شورای نگهبان است. آیا می توانیم بگوییم چون رئیس جمهور را را معرفی می کند، انتخاب وزیران دموکراتیک نیست؟ نه بلکه می شود همین حرف را در خصوص رئیس قوه قضائیه و انتخاب حقوقدانان شورای نگهبان بزنند.

■ البته تفاوت هایی دارد. نماینده مجلس

می داند که اگر به من وزیر رای بدهد

یا ندهد درباره تصمیم او جای دیگری

بحث نمی شود اما اگر قانونی درباره

حقوقدانان شورای نگهبان بنویسد

می داند که این قانون باید در خود شورای

نگهبان بررسی و تصویب شود.

اصلاً از فرض قانون گذشتیم. در

حال حاضر برای وزیر که ویژگی هایی

نداریم و نمایندگان تصمیم می گیرند.

در خصوص حقوقدان نیز هیچ فرقی

ندارد. اگر مجلس شجاع باشد زمانی که

می بیند حقوقدان شرایط لازم را ندارد

می تواند رای ندهند. هیچ کس نمی تواند

مجلس را مجبور کند. از این حیث هیچ

تفاوتی میان انتخاب وزیر با حقوقدانان

نیست.

می خواستم این را بگویم که نهاد

تشخیص مجمع تشخیص مصلحت

قبل از اصلاح قانون اساسی بود و بعد

وارد قانون شد و البته آنچه در این باره در

قانون آمده هم دموکراتیک است. در

قانون اساسی سه وظیفه برای مجمع در

نظر گرفته شده و وظیفه اول مشورت دادن

به رهبری برای تعیین سیاست های کلی

است. وظیفه دوم که مهم و فلسفه اصلی تشخیص مصلحت است این است که

در بن بست هایی که میان مجلس و شورای نگهبان پیش می آید و قانون گذاری

قفل می شود این نهاد قفل گشایی کند. باید نظر مصلحتی بدهد اگر به مصلحت

نرسید نظر شورای نگهبان خود به خود اجرامی شود. برای نظر شورای نگهبان در

مجمع رای گیری نمی شود و تا به حال بسیار کار گشا بوده است. اگر FATF را کنار

بگذاریم مجموعه مواردی که تاکنون به مجمع آمده ۲۰۰ یا ۳۰۰ مورد بوده و اکثر

قاطع این موارد به نفع مجلس رای داده شده است.

در وظیفه سوم که پیش بینی شده گفته اگر در یک موردی معضلی برای

کشور پیش بیاید که رفع آن از طریق عادی غیر قابل حل باشد، ولی فقیه از طریق

مجمع رفع معضل می کند. اتفاقاً این مورد در قانون اساسی به نگاه شورایی

نزدیک تر شده تا نگاه فردی. چون در قانون اساسی اگر قدمی شد حل مشکلات

نظام از سوی رهبری، آنگاه فردی می شد. اما در قانون آمده این مشکل از طریق

مجمع که یک جمع شورایی است حل شود. پس اعمال ولایت را در اینجا

معطوف کرده به تصمیم یک جمع.

می ماند بحث نظارت که اخیراً مطرح شده. اینجا بحث نظارت جزئی از

## سلیقه ای تفسیر کردن درست

نیست. تفسیر در دنیا قانون

و روش دارد. ما باید قانون

نحوه تفسیر را بنویسیم. نباید

به این بسنده کنیم که تفسیر

قانون اساسی با شورای نگهبان

است. در واقع شورای نگهبان

باید در چارچوب قانون اساسی

آن را تفسیر کند و اگر در جایی

تفسیر شورای نگهبان از قلمرو

تفسیر خارج و به تغییر قانون

اساسی نزدیک شد، باید

متوقف شود